

www.csr.ir

جهانی شوندگی و جایگاه دولت

سارا جوادی فتح

درآمد

حالی تنشها، اختلافات، نابرابریها، فاصله بین فقیر و غنی را نیز به دنبال دارد. از سوی دیگر جهانی شدن دارای مفهومی کاملاً جدید و از لحاظی یک مقوله قدیمی به شمار می رود و بسیاری از انگاره های جهانی شدن به شکل آرمان خواهانه ی آن مانند همبستگی انسانها، حقوق بشر، برابری و عدالت جهانی و غیره از قرنها پیش توسط علمای اخلاق، حقوق دانان و سیاستمداران مطرح گردیده اند و از زاویه ای دیگر این مقوله دارای مفهومی جدید می باشد که موجب تحرک شگفت انگیز جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شده و ضمن کاهش فاصله زمان و مکان، تفاسیر جدیدی از سیاست، اقتصاد، فرهنگ، دولت، اقتدار، امنیت و... به دست می دهد.

یکی از پدیده هایی که جامعه بشری در حال حاضر با آن مواجه شده است، پدیده جهانی شدن است. ابعاد و دامنه های این پدیده به حدی وسیع و گسترده است که تمامی شئون زندگی بشری را در عرصه های مختلف علمی، تکنولوژیک، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تحت تأثیر خود قرار داده است. بنابراین جهانی شدن آمیزه ای از روندهای گوناگون است که در ابعاد مختلفی تجلی می یابد و از این رو دارای تأثیرات مثبت و منفی می باشد و تناقضات بسیاری را با خود به دنبال دارد. یعنی در حالی که این پدیده گسترش دوستیها، همسوییها، عناصر مشترک بشری را به معرض نمایش می گذارد و ترویج می دهد، اما در عین

۱- تعریف جهانی شدن

جهانی شدن در زبان انگلیسی معادل کلمه Globalization در نظر گرفته شده است. در رابطه با ارائه تعریفی جامع و مانع از پدیده جهانی شدن، میان صاحب نظران و اندیشمندان اجماع نظر حاصل نشده و هر دسته به تناسب برداشتی که از این پدیده دارند و پیش زمینه‌های ذهنی و ایدئولوژی سیاسی که به آن تعلق دارند، تعریف خاصی از این پدیده ارائه می‌دهند. تحت این شرایط ما با جهانی شدنهای مختلفی روبه‌رو هستیم که البته دارای تعاملاتی با یکدیگر نیز می‌باشند. اما در این میان می‌توان حداقل ۵ کاربرد را برای واژه جهانی شدن به کار گرفت که عبارتند از:

- ۱- اغلب از واژه جهانی شدن برای ایفای معنای بین‌المللی شدن^۱ استفاده می‌شود. در حالی که این کلمه به معنای گسترش تعاملات فرامرزی و وابستگی متقابل است.
- ۲- در کاربرد دوم، از جهانی شدن به معنی آزادسازی^۲ استفاده می‌شود. این واژه به معنای رفع محدودیتهای دولتی از نقل و انتقال این کشورهاست تا بتوان اقتصاد جهانی را آزاد و یکپارچه کرد.
- ۳- در کاربرد سوم، منظور از جهانی شدن، جهانی سازی^۳ است که به معنای القای اهداف و برنامه‌های خاص به مردم سراسر جهان است.
- ۴- در کاربرد چهارم بسیاری از مردم (به ویژه منتقدان امپریالیسم فرهنگی) جهانی شدن را غربی کردن^۴ معنا کرده‌اند. از دیدگاه برخی

دیگر، جهانی شدن به معنای قلمروزدایی^۵ است، یعنی تغییرات جغرافیایی که براساس آن مناطق جغرافیایی، فواصل و مرزهای جغرافیایی بخشی از اهمیت پیشین خود را از دست می‌دهند.

این مفاهیم ۵ گانه در برخی موارد با یکدیگر همپوشانی دارند، اما نقاط مورد تأکید هر یک متفاوت است. بنابراین این نکته باید مورد نظر قرار گیرد که تمامی این مفاهیم که مترادف و مشابه واژه جهانی شدن هستند نباید با تعریف جهانی شدن یکی تلقی گردند. واژه جهانی شدن در اینجا به فرآیندهایی اشاره دارد که در آنها روابط اجتماعی از قلمرو جغرافیایی جدا می‌شوند، به گونه‌ای که انسانها به صورت فزاینده‌ای در جهان به عنوان یک مکان واحد زندگی می‌کنند. در این معنا، موقعیت کشورها به ویژه مرز بین کشورها از بعضی جهات نقش کمتری در زندگی ما ایفا می‌کند. بنابراین جهانی شدن فرآیند مستمری است که به موجب آن جهان به اجتماعی تقریباً بدون مرز تبدیل می‌شود، البته تقسیم بندیهای جغرافیایی باقی خواهند ماند اما جغرافیای سیاست جهانی دیگر محدود به قلمرو سرزمین کشورها نمی‌شود.

آنتونی گیدنز، جهانی شدن را این گونه تعریف می‌کند: «جهانی شدن را می‌توان به مثابه افزایش و تقویت روابط اجتماعی در گستره‌ی جهان تعریف کرد که مناطق جغرافیایی دور از هم را به گونه‌ای به یکدیگر ارتباط

1. internationalization
2. liberalization
3. Universalization
4. Westernization
5. Deterritorialization

می‌دهد که رویدادهای واقع شده در یک نقطه بر اتفاقات منطقه دیگر که در فاصله بسیار دور واقع شده اثری می‌گذارد و بالعکس.» اما نوئل ریشتر نیز جهانی شدن را این گونه تعریف می‌کند: «جهانی شدن به معنی شبکه‌سازی جهانی است که جوامع سابقاً پراکنده و منزوی این سیاره را به یکدیگر ارتباط داده و وابستگی متقابل بین آنها ایجاد کرده است و می‌توان گفت «جهان واحد» شکل گرفته است.» از طرف دیگر رابرتسون جهانی شدن را مفهومی می‌داند که ناظر بر فشرده شدن جهان و تشدید آگاهی جهانی است، فرآیندی که وابستگی متقابل جهانی و آگاهی از جهان به عنوان یک کلیت یکپارچه در قرن بیست و یکم را در پی داشته است. از این رو پدیده‌های جهانی می‌توانند در یک زمان در سراسر جهان گسترش یابند و بدون صرف وقت بین مکانها تردد نمایند. همچون برنامه‌های خبری ماهواره‌ای که، فراسرزمینی و جهانی هستند.

۲- تاریخچه جهانی شدن

مفهوم جهانی شدن که از دهه‌ی ۱۹۶۰ وارد فرهنگ لغات گردید پس از پایان جنگ سرد در ابعاد وسیع و متنوعی کاربرد پیدا کرده است. بنابراین در سالهای پایانی دهه‌ی ۱۹۶۰ تحت تأثیر انقلاب ارتباطات و تقسیم کار جهانی دامنه‌ی جهانی شدن به کلیه عرصه‌ها و حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دیگر شئون زندگی ملل سرایت نمود و تمام این حوزه‌ها را متأثر از خود ساخت. از این رو ریشه‌ی

جهانی شدن کنونی را باید در ظهور سرمایه‌داری و متعاقب آن حدوث تحولات شگرف تکنولوژیک، اقتصادی و ارتباطی جستجو کنیم. از لحاظ تاریخی سرمایه‌داری بسیاری از موانع مذهبی، سیاسی و حقوقی برای رشد و گسترش خود از میان برداشت و به صورت یک نیروی بلامنزاع در قرن نوزدهم ظاهر شد، اما ناگهان در نیمه دوم قرن مزبور به طور جدی از سوی انترناسیونال دوم به چالش کشیده شد. این نظام برای جلوگیری از رشد عوامل تحدیدکننده قدرت خویش مجبور به اعطای امتیازاتی به طبقه‌ی کارگر شد و از طریق انجام یک سلسله اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مانع از حدوث انقلاب در نواحی مختلف شد. پس از تأسیس اولین دولت سوسیالیستی جهان در روسیه در سال ۱۹۱۷ و تشکیل بین‌الملل سوم (کمینترن) عملاً فعالیت‌های سازمان مزبور تحت کنترل یک بازیگر رسمی حکومتی یعنی اتحاد جماهیر شوروی درآمد. با ورود به دهه‌های ۳۰ و ۴۰ رقابت بین سه مکتب و ایدئولوژی فاشیسم، لیبرالیسم و کمونیسم، وقوع جنگ جهانی دوم را در پی داشت که سرانجام با حذف فاشیسم از صحنه‌ی رقابت، دو ایدئولوژی سوسیالیسم و سرمایه‌داری در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند. در دوران جنگ سرد به علت وجود نظام دو بلوکی و مرزین‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی، عملاً موضوع جهانی شدن با تحدیدات عدیده‌ای مواجه بود. به این ترتیب نظام دو بلوکی دوران جنگ سرد، شرایطی را به وجود آورده بود که

طی آن به واسطه‌ی کشیدن مرزهای سیاسی، ایدئولوژیکی و امنیتی، فضای محدود و اندکی را برای تبیین رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایجاد می‌کرد.

اما با فروپاشی نظام دو قطبی، مرزهای ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک سابق نیز از میان رفت و به گفته‌ی فوکویا ما ناظر پایان تاریخ می‌باشیم و درعین حال به واسطه‌ی تراکم زمان و مکان به پایان رسیدن جغرافیا را هم تجربه می‌کنیم. تحت این شرایط به واسطه‌ی تراکم زمان، مکان و فضا دیگر نمی‌توان خود را در یک محیط بسته جغرافیایی تعریف کرد. در چنین فضایی به شدت مرکز زدایی شده، نباید انتظار بالای هویت‌سازی را داشت. در این وضعیت

دولت ملت نمی‌تواند به مثابه مدل وستفالی عمل نماید. هرچند که تا پیش از شدت گرفتن روند جهانی شدن در چند دهه گذشته، سیاستهای جهانی عمدتاً بر اساس نظام وستفالی سازماندهی می‌شد. سیستم وستفالی، نظم مبتنی بر کشور محسوب می‌شد.

۳- نظم وستفالی دولتها در عصر جهانی

شدن

همان طور که در قسمت قبلی گفته شد با ورود پدیده‌ی جهانی شدن نظم وستفالی در حال از بین رفتن است. این نظام روشی کلی برای تدوین، اجراء، نظارت و اعمال مقررات اجتماعی به دست داد. اصول مربوط به کشور و تمامیت ارضی محورا اصلی این نوع از حکومت محسوب می‌شود. در این زمان کشور بدین معنا است که

جهان به واحدهای سرزمینی تقسیم می‌گردد که یک دولت جداگانه بر هر یک از این واحدها حکومت می‌کند. این حکومت مدرن یک ابزار متمرکز و رسماً سازمان یافته برای اعمال اختیارات حکومتی است که از یک انحصار قانونی برابر از استفاده نیروی نظامی در منطقه تحت حاکمیت خود بهره می‌برد. علاوه بر این کشور دارای تمامیت ارضی است. بدین معنا که می‌تواند سلطه‌ی فراگیر، تمام عیار و بدون قید و شرط و منحصر به فرد بر حوزه‌ی جغرافیایی تعیین شده خود اعمال نماید. همچنین دارای حاکمیت انحصاری است. بدین معنا که دولت مستقل در رابطه با مسائل داخلی هیچ نهاد و یا حکومت دیگری را شرکت نمی‌داند.

بنابراین نظم وستفالی پدیده‌ای تاریخی است و برای سه قرن و نیم مدل وستفالی دولت از مشروعیت و مقبولیت خاصی برخوردار بوده است. بر این اساس همان طور که گفتیم از اقتدار حاکمیت برای کنترل شهروندان و وضع اجرای قوانین بهره‌مند بوده است. در این شرایط همگرایی به منزله‌ی تحدید حاکمیت تلقی می‌شود و دولتها بر حسب صلاحدید خود با سایر واحدهای حکومتی روابط برقرار کرده و یا مبادرت به قطع ارتباط می‌کنند. اما با ورود به عصر جهانی شدن، با تعارضات و کشمکشهای وسیع برای حفظ هویت واحدهای ملی و حفظ خاصگرایی در مقابل عامگرایی ناشی از جهانی شدن مواجه شدیم. بنابراین شاهد دگرگونی در ساختار و عملکرد دولت هستیم اما این دگرگونی به یک شکل و صورت در

مورد تمامی جوامع نبوده است. در این شرایط بودند بسیاری از کشورها که هنوز شرایط مابعد و استغالی را تجربه نکرده بودند و حتی فرآیند ملت سازی و دولت سازی آنها به خوبی پیاده نشده بود که دچار پدیده‌ی جهانی شدن شدند. در اینجا جهانی شدن سبب گردید تا رابطه سنتی میان کارآمدی، مشروعیت، استقلال و اقتدار مختل شود و رابطه شهروندی و دولت دچار تغییر گردد و دیگر دولت‌ها قادر نباشند به نظارت و کنترل شهروندان خویش مانند گذشته بپردازند. بنابراین جهانی شدن ضمن فرسایش اقتدار دولت‌ها، نفوذپذیری مرزها و تحدید حاکمیت آنها بازگیر حکومتی را در اقتدار دولت سهیم کرد و دولت برآمده از نظم و استغالی دچار تغییراتی شد.

محدوده‌ی مشخصی بود و گروهی به نام مردم تحت یک تابعیت و هویت مشخص در این سرزمین زندگی می‌کردند که در این شرایط مردم یکی از عناصر تشکیل دهنده دولت به حساب می‌آمدند و دولت از اقتدار و حاکمیت لازم برای کنترل وضع شهروندان و اجرای قوانین برخوردار بود. اما جهانی شدن سبب گردید که رابطه سنتی میان کارآمدی، مشروعیت، استقلال و اقتدار مختل گردد و شاهد تعاریف جدیدی از این مقولات باشیم.

در عصر جهانی شدن ما شاهد کاهش وفاداری شهروندان به حکومت ملی و انتقال وفاداریها به نهادهای فوق ملی و جهانی هستیم که تغییر رابطه شهروندان و دولت، کمرنگ شدن ناسیونالیسم را نیز به دنبال دارد. در این میان و به موازات فرسایش اقتدار دولت‌ها، شرکتها و نهادهای بین‌المللی صاحب قدرت شده و حاکمیت دولت‌ها را محدود ساخته‌اند به گونه‌ای که در فرآیند توزیع مجدد قدرت سهم چندانی نصیب شهروندان نشده و توان تأثیرگذاری مردم به حد پایانی رسیده است. در گذشته دولت‌ها با مشکلات بسیاری از جمله با بحرانها، انقلابهای فزاینده انتظارات از سوی شهروندان، تحرک طبقاتی، حساس شدن افکار عمومی در مقابل سیاست‌گذاری عمومی مواجه بودند که این ضعفها و مشکلات ناتوانی در پاسخگویی و عدم کارایی را در پی داشت. تحت این شرایط با گسترش ابعاد مصایب اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی در سطح جهان هر یک از دولت‌ها در مقابله با این مشکلات ناتوان تر شده و

۴- دولت در عصر جهانی شدن و چالشهای

پیش روی آن

پس از گذشت عمر دولت‌های برآمده از استغالی و فروپاشی نظام دو قطبی و رشد جهانی شدن شاهد آسیب‌پذیری دولت‌ها هستیم، متعاقب آن دولت ملی دستخوش دگرگونی‌هایی شد و عناصر متشکله دولت که شامل ملیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت بود دچار تحولاتی گردید. پس جهانی شدن با خود بحران دولت و معنا را به وجود آورد. همان طور که گفته شد دولت دارای سرزمینی مشخص و محدود با حاکمیت مستقل بود، که هیچ کشوری اجازه دخالت و تصمیم‌گیری در امور داخلی و خارجی آن را نداشت و همچنین دارای مرزهای مشخص و

جهانی شدن فرهنگ باشیم. رشد فزاینده فن آوری و وسایل ارتباط جمعی، اینترنت و ماهواره، موجب فشردگی زمان و مکان و نزدیکی فرهنگ کشورها شده و از این طریق یک فرهنگ مسلط در سطح جهانی تشکیل داده می‌شود. بنابراین مقوله‌ی قوم و زبان و مذهب به معنای سابق از میان می‌رود. مقوله‌ای که بیشتر مک لوهان از آن به عنوان دهکده جهانی یاد می‌کند. براساس نظریه‌ی لوهان ما شاهد کاهش روزافزون فاصله‌ها، تأثیرگذاری بر مقوله‌های هویتی و الگوهای رفتاری و پیدایش منابع هویت‌ساز جدید جهانی هستیم و این امر سبب تغییر جهت وفاداریها از دولت ملی به سوی اجتماعات فراملی می‌شود. از چالشهای دیگر دولت این است که امروزه دولت‌ها قادر به تعیین مرزهای متصلب اقتصادی میان خود و دیگران نمی‌باشند و در نوعی وابستگی متقابل به سر می‌برند. از این رو شاهد رشد روزافزون شرکتهای چند ملیتی و NGOها هستیم که فارغ از محدوده‌های جغرافیایی شکل گرفته‌اند و بدون تبعیت از مردم یا منطقه خاص جغرافیایی و یا سیاستهای دولت‌ها فعالیت می‌کنند. تمامی این موارد حکایت از کاهش میزان دخالت دولت‌ها در جهت‌گیریهای تجاری، مالی و اقتصادی جهان در شرایط فعلی و به شکل شدیدتر آن در آینده دارد. از این رو شاهد نوعی بازار آزاد اقتصادی هستیم که به صورت تحمیلی در برخی از وجوه روی می‌دهد و کشورها برای داشتن جایگاهی در نظام

در نتیجه به جز دولت‌ها، نهادهای غیر حکومتی نیز باید وارد عرصه می‌شوند و از این رو آنها به نحوی از انحا در تصمیم‌گیریها و سیاست‌گذاریها داخل شدند.

بنابراین در این دوران دولت‌ها با چالشهایی مواجه می‌شوند. از جمله تداخل بخشهای خصوصی و دولتی، ساختارها، منافع و عرصه‌ها که با خود نفوذپذیری متقابل را به همراه داشته و همین امر توانایی دولت‌ها را برای منزوی ساختن و جدا کردن خود از سایر بخشها به حداقل ممکن کاهش می‌دهد. همچنین به نظر می‌رسد که بازیگران و قواعد بازی نیز دستخوش دگرگونی شده و دولت‌ها به راحتی نمی‌توانند مانند گذشته میان منافع متعارض در جامعه میانجیگری کنند، زیرا بسیاری از بازیگران داخلی و نیز خارجی ایفاگر این نقش می‌باشند. در عصر جهانی شدن به شدت از منافع یکپارچه در قالب نهادی غیر متمرکز، تمرکززدایی شده است و به راحتی نمی‌توان به یک اجماع یا توافق کلی رسید. یکی دیگر از چالشهای دولت همان‌طور که گفته شد از میان رفتن هویت کلان دولت ملی است که این امر به موازات کثرت‌گرایی فرهنگی، قومی و زبانی ابعاد تازه‌ای به خود گرفته و در نتیجه پیوندهای ایدئولوژیکی، فرهنگی، سیاسی میان دولت‌ها و شهروندان راسست می‌کند. می‌توان گفت این بعد از جهانی شدن از ابعاد دیگر دارای تأثیرات بیشتری است، چرا که موجب می‌شود که ما بیشتر شاهد فشردگی زمان و مکان و پیدایش شرایط جدیدی برای جامعه جهانی و

بین الملل مجبورند به برخی از این آثار تن در دهند. بنابراین مرزهای اقتصادی حذف شده و مرزهای گمرکی کم کم از بین می رود. چون کشورها برای بقا و ماندگاری در نظام بین الملل باید با یکدیگر همکاری داشته باشند و این منوط به پذیرش یکسری از فاکتورها و راهبردها است. یکی دیگر از چالشهای دولت در عصر جهانی شدن، تعارضات ناشی از تسری حقوق بین الملل عمومی به قوانین داخلی و حقوق شهروندی است. زیرا یکی از مختصات بارز دولت مدرن تعهدات و وفاداریهای متقابل میان دولت و شهروندان می باشد که عمده‌تاً وظایف و حقوق این دو در چارچوب قوانین اساسی و واحدهای سیاسی تعریف می گردند.

از چالشهای دیگر دولت، مسئله امنیت در چارچوب مرزهای ملی اش می باشد که در این زمینه نیز دچار دگرگونیهایی شده است. جهانی شدن با منتقل کردن تهدیدات از بعد جهانی به داخلی، زمینه را برای تحول در مفهوم قدرت و امنیت پدید آورد. به طور کلی با فروپاشی نظام دو قطبی، قدرت نظامی به شکل بسیار زیادی معنای خود را از دست داد و به دنبال آن مسئله ائتلافهای نظامی دوجانبه اغلب موجب بی ثباتی منطقه شد و زیر سؤال رفت و به جای آن راه برای ائتلافهای چند جانبه هموارتر شد. چون دولتها به دلیل گسترش رسانه های جهانی و ارتباطات در عصر جهانی شدن و تأمین نیازهای مردم دیگر قادر نیستند تا به تنهایی امنیت و قدرت خود را حفظ نموده و جایگاهی در میان کشورهای دیگر و

۵- دوام دولتها در عصر جهانی شدن از منظر رئالیسم

جهانی شدن که در شکل امروزی آن از زمان فروپاشی کمونیسم و نظام دو قطبی و بالاخره پایان جنگ سرد عینیت یافت آمیزه ای از روندهای گوناگون را در پی داشت و در ابعاد مختلفی تجلی یافت و موجب تغییراتی نیز در دولت و نقش آن شد. اما اینکه آیا دولت به عنوان بازیگر اصلی نظام بین الملل، دیگر دارای کارکردهای سابق نیست، مقوله ای است که در این بخش و از دیدگاه رئالیستها مورد بررسی قرار می گیرد. از نظر رئالیستها، دولت اصلی ترین بازیگر و حاکمیت ویژگی متمایزکننده آن به شمار می رود. این امر به معنای آن است که دولت مهم ترین بازیگر است و سایر بازیگران

در جهان سیاست از اهمیت کمتری برخوردارند و دیگر اینکه حاکمیت دولت وجود یک جامعه مستقل سیاسی را مشخص می‌سازد که از اقتدار حقوقی بر سرزمین خود برخوردار است. رئالیستها ادعا می‌کنند که دولتها در شرایط

هرج و مرج با دیگر دولتها برای امنیت، بازارها و کسب نفوذ و غیره به رقابت می‌پردازند. ماهیت این رقابت اغلب در قالب بازی با حاصل جمع صفر در نظر گرفته می‌شود. منطق رقابت آمیز سیاست قدرت رسیدن به توافق در مورد قواعد جهانی را مشکل می‌سازد. از نظر رئالیستها مهم‌ترین هدف دولت بقا و امنیت آن است. امنیت به عنوان پیش شرطی برای کسب اهداف دیگر لازم و ضروری است. امنیت بر پایه خودمداری تعریف می‌شود، چرا که هیچ‌گونه ترم مؤثر و مشخص و قالبی در نظام بین‌الملل مشهود نیست. بنابراین در طی قرون نوزده و بیست شاهد هستیم که ماهیت نظام بین‌الملل بیش از آنکه ریشه در رفتار دولت-ملتها به عنوان کنشگران مسلط در صحنه جهانی داشته باشد، ریشه در پارادایم مسلط دولت-ملت داشته است. دولت به مفهوم وستفالی آن دارای معنا بود و امنیت جهانی از طریق آن تعریف می‌شد.

اما جهانی شدن امنیت پیوند نزدیکی با بحران دولت-ملت به مفهوم وستفالی آن دارد. در پروسه جهانی شدن نقش دولت-ملت به عنوان منبع معنادهی به روابط بین‌الملل تغییر می‌کند و ساختار دولت به مفهوم واحد آن رانیز شالوده‌شکنی می‌کند. از این منظر چهره‌ی

جدید امنیت در عصر جهانی شدن تنها به مفهوم افول ظرفیت دولتها برای تولید امنیت سنتی نیست، بلکه برعکس باید از تغییر منطق کاربردی دولتها در بعد امنیت در یک فضای جهانی شده، سخن گفت.

کوهن معتقد است جهانی شدن به عنوان یک علم، خصلتی پیش پارادایمی دارد. این خصلت منجر به فهم متفاوت اندیشمندان از پدیده‌ی جهانی شدن شده است. این خصلت متناقض نما بیش از هر چیز در مفهوم امنیت پدیدار می‌شود. به گمان بسیاری از اندیشمندانی که به مسئله امنیت بعد از جنگ جهانی دوم پرداخته‌اند، دولتها در حال از دست دادن قدرت و حاکمیت خود به نفع گروه‌های جدیدی هستند که به عنوان بازیگران بین‌المللی به صحنه روابط بین‌الملل پای می‌گذارند. در این میان به گمان آنها دولتها چهره‌ی سنتی و نظامی خویش را از دست داده‌اند و بعدی غیر نظامی به خود گرفته‌اند. بنابراین بدون شک تغییر چهره امنیت از نظامی به غیر نظامی یکی از مهم‌ترین ابعاد روندهای جهانی شدن است. در این معنا تصویر امنیت در عرصه جهانی شدن شفاف، مطلق و رسا نیست و ترسیم گفتمان امنیتی در عصر جهانی شدن شدیداً به مفاهیمی همچون قدرت، منافع، اهداف، مصالح، جنگ، دولت و... وابسته است.

اما با تمامی این اوصاف و تغییراتی که در عصر جهانی شدن در ابعاد مختلف به وجود آمده است رئالیستها تأکید دارند دولتها به عنوان بازیگران نظام بین‌الملل، تحت الشعاع نیروهای

حکومت ملی هستیم اما همچنان رئالیستها به عنوان پارادایم مسلط در روابط بین‌الملل، بر بازیگری اصلی دولت تأکید زیادی کرده و عملکرد سایر بازیگران غیرحکومتی را تابعی از رفتار دولتها تصور می‌کنند.

منابع

- ۱- برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به:
 1. Jeffrey W. Knopf, "**Domestic Society and International Cooperation: the impact of protest on US Arms control Policy**", Cambridge: cambridge university press, 1998.
 2. C. Claplam: "Sovereignty and the Third World State" **political studies**, XLVII, 1990.
 ۳. سید عبدالعلی قوام، جهانی شدن و جهان سوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
 4. John Gray, "**The Delusion of Global Capitalism**", London: Grunta Books, 1998.
 ۵. جان بیلیس، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، مترجم ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳.
 ۶. سید عبدالعلی قوام، «موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی شدن»، مجله سیاست خارجی، پاییز ۱۳۸۰.
 ۷. داود میرمحمدی، جهانی شدن: ابعاد و رویکردها، مطالعات ملی،
 ۸. عبدالله الهادی، «ما و مظاهر جهانی شدن»، ترجمه عبدالله نکونام قدیمی، همشهری، سال هشتم، شماره ۲۲۴۳.
 9. E. O. Czempiel and J.N. Rosena, eds, **Global Change and Theoretical Challenges**, London: lexington Book, 1989.
 10. R. Jackson, **Quasi State Sovereignty, International Relations and the T.W.**, Cambridge: Cambridge University Press, 1992.
 ۱۱. مایکل تانرز، جهانی شدن اقتصاد، ترجمه مجید ملکان، فرهنگ توسعه، شماره ۲۳، خرداد - تیر ۱۳۷۵.

جهانی که فراتر یا پایین تر از دولت-کشورها عمل می‌کنند، قرار نمی‌گیرند. از منظر آنان اگرچه دولت دارای تغییراتی در ساختارش شده اما همچنان دولتها تنها بازیگر در صحنه نظام بین‌الملل هستند. رئالیستها مشکلی در فهم جنبه‌های جهانی شدن سیاست بین‌المللی ندارند. در واقع رئالیستها ساختاری می‌توانند ادعا کنند که آنها نسبت به دیگر پارادایمها توانسته‌اند به صورت کامل تری درباره ماهیت نظام بین‌الملل نظریه پردازی کنند. آنچه که در دیدگاه رئالیستها در مورد جهانی شدن جالب به نظر می‌رسد پذیرش نظامی شدن (میلیتاریزه شدن) نظام بین‌الملل و الگوهای کنترل سیاسی و تسلطی است که ورای مرزها گسترش می‌یابد (مانند کنترل هژمونیک یا حوزه‌ی نفوذ). اما آنها به طور هم‌زمان این عقیده را رد می‌کنند که جهانی شدن احساس اجتماعی را تعمیق می‌بخشد. رئالیستها از روسو تا والتز استدلال کرده‌اند، وابستگی متقابل که از طریق ارتباط نزدیک با مدرنیته ایجاد می‌شود، می‌تواند «آسیب‌پذیری متقابل» و به همان اندازه صلح و توسعه را به وجود می‌آورد. در حالی که رئالیستها تردید دارند که دنیا به هم وابسته شده باشد، تأکیدشان بر این امر همچنان باقی است که دولتها اگر در ساختار دچار تغییراتی شده‌اند، مرزهای کشورهایشان نفوذپذیر شده، حاکمیت آنها محدودتر شده و دولت از شکل سرزمینی و محدود شدن به یک موقعیت ژئوپولیتیکی خاص و ثابت خارج شده و شاهد تنوع و تکثر هویتها و کاهش وفاداری شهروندان به دولت و